

ازدها وارد می شود

بخش اول

مأخذ: اکونومیست مترجم: علیرضا آذرنوش

پیشرفت های چین از لحاظ اقتصادی در دهه های اخیر آن چنان شگفت آور و بی سابقه بوده است که بیشتر کارشناسان، این کشور را در آینده نزدیک دومین قدرت بزرگ اقتصادی جهان می دانند. در نخستین بخش از مقاله ای که در پیش رو دارید و از مجله اکونومیست مورخ دهم مارس ۲۰۰۱ ترجمه شده است، اقتصاد سرزمین اصلی و برخی تحولات عظیم آن به بحث و بررسی گرفته می شود.

شد، بلکه این کشور بی تردید ابزار رسیدن به وضعیت "درآمد متوسط" را دارد و می تواند سطح زندگی مردم خود را (که اکنون بیش از یک میلیارد و سیصد میلیون نفر است) تقریباً به سطح زندگی امروزه مردم کره جنوبی یا پرتغال برساند. البته انجام چنین کاری برای کشوری با این جمعیت و در فرصتی به این کوتاهی، فوق العاده بزرگ و در عین حال دشوار محسوب می شود.

مزه جدید اصلاحات

این لحظه ای است که باید آینده را به دقت مورد بررسی قرار داد، زیرا در طول چند سال گذشته (و پس از هفت سال کاهش رشد) رهبران چین تصمیم گرفته اند که به سخت ترین مسایل اقتصادی این کشور سر و سامان بدهند. آشکارترین نشانه های این تصمیم را می توان در وعده هایی که داده شده و اقداماتی که هم اینک در حال انجام است تا چین به نظام تجارت جهانی ملحق شود، مشاهده کرد. تقریباً تمام قراردادهای و موافقتنامه های لازم برای پیوستن این کشور به سازمان جهانی تجارت در امسال (آنهم پس از پانزده سال تلاش) مهیا شده است. چین پس از الحاق به سازمان مزبور، در ظرف پنج سال موانع تعرفه ای و غیرتعرفه ای را حذف خواهد کرد، و همچنین بخش هایی از اقتصاد مانند بانکداری، مخابرات و توزیع را که مدت ها بر روی خارجی ها بسته بود، دوباره خواهد گشود. این کشور وعده داده است که از مالکیت معنوی خارجی حمایت کند و خود را از شر "نیازهای محتوای داخلی" که دست و پای تولیدکنندگان خارجی را بسته است، خلاص نماید.

ولی عضویت در سازمان جهانی تجارت تنها اولین قدم برای اصلاحات محسوب می شود. دولت مرکزی در بیشتر بخش های

اگر پرسید که عجیب ترین رویداد اقتصادی قرن گذشته چه بوده است؟ بسیاری از مردم خواهند گفت: "چین، آن هم از بیست سال پیش که درهای خود را باز کرد". در دو دهه اخیر، رشد اقتصادی این کشور پنج برابر و درآمد آن چهار برابر شده است و ۲۷۰ میلیون چینی نیز از فقر مطلق رهایی یافته اند. با این حال، چشم انداز چین نشان می دهد که پیشرفت های این کشور به واسطه رویدادهایی که در پر جمعیت ترین کشور جهان در حال وقوع است، باز هم شگفتی بیشتری را خواهد آفرید.

تا کنون بیشتر رشد این کشور صرفاً از نوع «تلاش برای سبقت» بوده است، زیرا می بینیم که استفاده از لذت های طبیعی زندگی پس از انحلال جوامع کشاورزی آزاد شد و محدودیت برای مسافرت و فعالیت های غیررسمی از بین رفت. به عبارت دیگر، دولت جز کنار کشیدن خودش کار دیگری نداشت که انجام دهد. در مورد رشد صادرات این کشور باید گفت که با توجه به قدرت عظیم تولید چین، تنها در سال ۱۹۹۳ سهم چین از تجارت جهانی به سطح بالاترین میزان صادرات قبل از سال ۱۹۳۹ رسید. امروزه، میانگین درآمد هر چینی ۹۵۰ دلار است و نابرابری ثروت بسیار وحشتناک است. چین هنوز یک کشور فقیر است و در برخی نقاط در شرایط ناامید کننده ای به سر می برد.

از طرف دیگر، در دو دهه آینده این احتمال وجود دارد که تحولات اقتصادی با سرعت شگفت آورتری روی دهند، زیرا در این سال هاست که چین واقعاً به جهان می پیوندد و میراث مخرب اقتصاد سوسیالیستی از بین می رود. یقیناً، کشور چین در طول سال های دو دهه آینده از این توانایی برخوردار خواهد شد که دومین اقتصاد بزرگ دنیا باشد. البته این بدان معنی نیست که تمام چینی ها ثروتمند خواهند

اقتصاد سوسیالیستی اعلان جنگ داده است و مدام اصرار می کند که خود را متعهد به "جاده سوسیالیستی" می داند. دولت با رهایی از شر واحدهای کوچک دولتی و شرکتی کردن سایر واحدها تصمیم دارد که تجارت را از دولت جدا کند. او می خواهد بازارهای مالی را گسترش دهد تا نظام فرسوده بانکداری دولتی از گردونه خارج شود. همچنین، در حال بازسازی زیر ساختارهای ملی مانند احداث جاده، راه آهن و خطوط مخابراتی فیبر اپتیکی است که برای نخستین بار در تاریخ این کشور باعث می شود تا مجزاترین نقاط امپراتوری چین به یکدیگر ببینند.

همچنین، دولت با خصوصی کردن بخش مسکن سوسیالیستی درصدد است تا منابع جدید تقاضای داخلی را تشویق کند (هم اکنون در شهرهای بزرگ چین، دو پنجم ساکنان مالک خانه های خود هستند). از طرف دیگر، تلاش می کند تا با استفاده از تکنولوژی اطلاعات، یک نظام مالیاتی شفاف و مؤثر ایجاد کند تا بتواند فساد دولت های محلی را کنترل کرده و از بین ببرد. به علاوه، مصمم است با به کارگیری یک سری اقدامات رفاه اجتماعی، پنج میلیون نفر از مردمی را که هر ساله در واحدهای دولتی بیکار می شوند، تحت پوشش قرار دهد و برای افراد مسن نیز مستمری تعیین کند. تمام این اقدامات از لحاظ سیاسی نگران کننده اند و به درد افراد ترسو نمی خورند. ژو رونگجی، نخست وزیر چین، در اوایل ماه مارس در گزارش سالانه خود به کنگره خلق ملی اظهار داشت که با افزایش سرعت حرکت اصلاحات، فشار بیشتری (و نه کمتر) بر مردم وارد خواهد آمد، زیرا واحدهای ضررده بیشتری بسته خواهند شد و بقیه نیز به فروش خواهند رسید.

اگر دولت به تمام وعده های خود به خوبی عمل کند، چه تصویری می توان از رشد آینده این کشور ترسیم نمود؟ نخست، توجه داشته باشید که اگر آمار و ارقام خود دولت مورد استفاده قرار بگیرد، این تصویر امیدوار کننده خواهد بود، ولی مدت هاست که به دلایل مختلف، در مورد آمار رسمی رشد اغراق می شود. یکی از دلایل هم این است که مقامات محلی آمار و ارقام را طوری ارایه می دهند که منطقه شان خوب به نظر برسد. دلیل دیگر این است که چین هنوز کالاهایی را تولید می کند که فقط در انبارها انباشته می شوند و هرگز به فروش نمی رسند. با این حال، تولید آنها به تولید ناخالص داخلی کشور می افزاید. مساله این است که هیچکس کاملاً نمی داند که

تولید ناخالص داخلی رسمی واقعی این کشور چه مقدار بیشتر اعلام می‌شود. رشد اعلام شده سال گذشته ۸ درصد بود که احتمالاً یک یا دو درصد در آن اغراق شده بود. حداقل جای امیدواری است که روند آمار تولید ناخالص داخلی نسبتاً موثق است و دست کم اینکه دولت سخت درصدها است تا کیفیت داده‌های خود را بهبود بخشد. با گذشت زمان این آمارها باید باورپذیرتر باشند و نه برعکس.

انسدی شسی، یکی از اقتصاددانان مورگان استنلی در هنگ کنگ، بر این باور است که اگر چین به تعهدات خود در قبال سازمان جهانی تجارت پایبند باشد، و در عمل تا سال ۲۰۰۵ به سمت اقتصاد مبتنی بر بازار حرکت کند، در نتیجه، تا سال ۲۰۰۵ هر ساله ۷ درصد رشد خواهد داشت و از سال ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵ این رقم به ۹ درصد افزایش می‌یابد، زیرا به منافع

حاصل از بازسازی دست خواهد یافت. اگر این وقایع به درستی روی دهد، در آن صورت رشد اقتصادی چین تا سال ۲۰۲۰ به ۱۰ تریلیون دلار، به ارزش دلار سال ۲۰۰۰، می‌رسد و همین امر باعث می‌شود که این کشور در ردیف اقتصاد امروز آمریکا قرار بگیرد. از طرف دیگر، درآمد سرانه هم به ۶۷۰۰ دلار خواهد رسید. اگر چین می‌توانست خود را با سرعت بیشتری نسبت به آنچه چهارچوب سازمان جهانی تجارت مشخص کرده است، با معیارهای جهانی تطبیق دهد - شاید در نتیجه فشارهای خارجی و تنش‌های تجاری. یا به واسطه فشارهای داخلی برای سرعت بخشیدن به اصلاحات - آنوقت رشد سالانه‌اش بین سال‌های ۲۰۰۶ تا ۲۰۱۵، به ۱۰ درصد می‌رسد و حجم اقتصادش از رقم ۱۰ تریلیون دلار نیز می‌گذشت. و اگر اصلاحات با موانع روبرو شود، بیشتر این رویدادها و

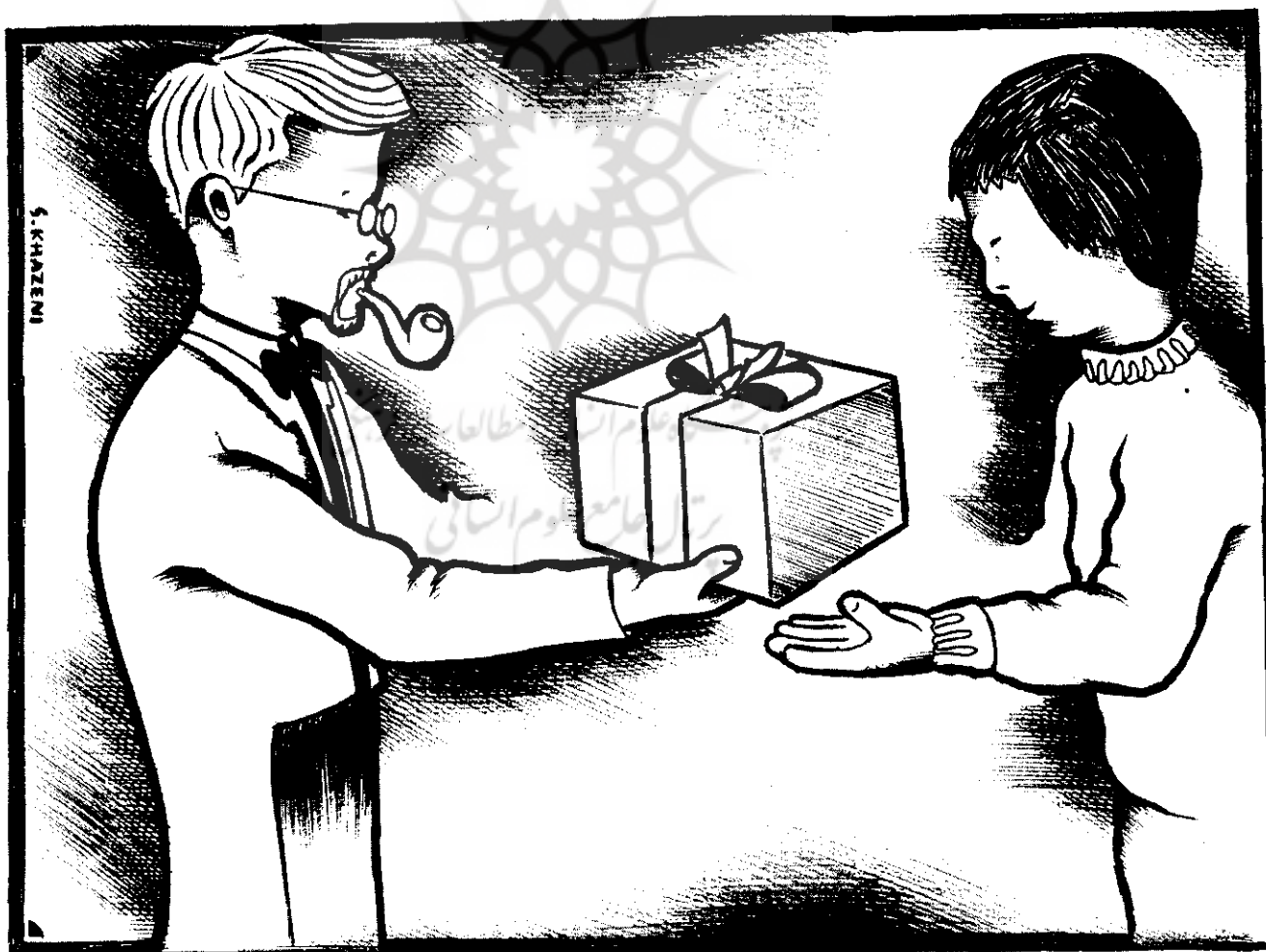
دستاوردها به تأخیر خواهند افتاد.

یکی از پیامدهای قریب الوقوع عضویت در سازمان جهانی تجارت افزایش سریع تعهدات سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی است. در سال

گذشته، میزان سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی تعهد شده به بیش از یک سوم افزایش یافت.

گرچه هم اینک، انباشت این سرمایه در چین به ۳۵۰ میلیارد دلار می‌رسد و سالانه ۴۰ میلیارد دلار نیز افزایش می‌یابد که خود رقم بسیار عظیمی است. چین از این لحاظ سومین کشور بزرگ دنیا پس از آمریکا (با ۱/۱ تریلیون دلار) و انگلستان (با ۳۹۴ میلیارد دلار) به شمار می‌آید و

بسیار جلوتر از کشورهایی مانند برزیل و مکزیک قرار دارد که بازارهای خود را خیلی زودتر از چین گشودند. براساس گزارش نیکولاس لاردی از موسسه بروکینگ در واشنگتن، هم اکنون حجم



▲ میل به تسخیر بازار داخلی چین، دلیل اصلی علاقه شرکت‌های چند ملیتی به این کشور است.

سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی در چین بالغ بر یک سوم مجموع این نوع سرمایه‌گذاری‌ها در بازارهای نوپا است. از طرف دیگر، تقریباً چهار پنجم تمام سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی که روانه جنوب شرق و شرق آسیا - به استثنای ژاپن - می‌شود، به وسیله چین جذب می‌گردد - و این زنگ خطری برای همسایگان این کشور محسوب می‌شود.

از لحاظ سنتی، کل سرمایه‌گذاری‌های مستقیم خارجی چین روانه صنایع صادراتی این کشور شده است. تجارت خارجی از رقم صفر در اواخر دهه ۱۹۷۰، به ۴۷۵ میلیارد دلار در سال گذشته رسید، که به طور کلی بسیار سریع‌تر از رشد تجارت جهانی بوده است. به علاوه، شرکت‌هایی که این سرمایه‌گذاری‌ها در آنها انجام شده، نیمی از تمام صادرات چین را به خود اختصاص داده‌اند. سرمایه‌گذاری خارجی به چین کمک کرده است تا به یک ماشین صادراتی شگفت‌آور تبدیل شود. این کشور، بی‌تردید به خاطر برخورداری از نیروی کار تقریباً نامحدود و فوق‌العاده ارزان خود، از جمله شمار فزاینده تحصیلکرده‌ها، همچنان در ردیف اول باقی خواهد ماند. حقوق مهندسان کامپیوتر چین تقریباً یک‌دهم همقطاران تایوانی‌شان است، در حالی که به همان خوبی هستند.

بخش‌های تولیدی چین روز به روز پیشرفته‌تر و سرمایه برتر می‌شوند. آقای شی بر این بارو است که حتی با وجود آنکه چین در حال صعود از زنجیره تولید است (برای مثال، در زمینه نیمه رساناها و سخت‌افزار تکنولوژی اطلاعاتی سومین تولیدکننده بزرگ دنیا محسوب می‌شود) برتری‌های خود را در بخش‌های ارزان و کاربر مانند اسباب بازی، منسوجات و کفش از دست نخواهد داد. بدون برخورداری از ساختارهای هزینه‌ای چین - یعنی اقتصادهای مقیاس و استاندارد پایین زندگی - سایر صادرکنندگان منطقه، از اندونزی گرفته تا کره جنوبی، مشکل بتوانند در میدان تجارت با این کشور رقابت کنند. چین همین حالا نیز می‌تواند به جای تمام آنها کالا صادر کند.

این واقعیت‌ها همچون ضربه‌ای سنگین بر پیکر همسایگان چین وارد شده است، زیرا آنها استراتژی توسعه خود را در طول چند دهه گذشته حول محور رشد مبتنی بر صادرات متمرکز کرده بودند. به زودی این ضربه بر کشورهای خارج از منطقه نیز وارد خواهد آمد؛

برای مثال، صادرکنندگان هند و مکزیکی فکر می‌کردند که هیچ تهدیدی از جانب چین متوجه آنها نخواهد بود. در واقع، مکزیکی هیچ تمایلی برای موافقت با عضویت چین در سازمان جهانی تجارت از خود نشان نمی‌داد و آخرین کشوری بود که این کار را کرد.

ظاهر امر نشان می‌دهد که چین از یک اقتصاد صادراتگرا نیز برخوردار است، چرا که میزان صادرات این کشور برابر است با دست کم ۲۳ درصد از تولید ناخالص داخلی‌اش که باعث شده تا در ردیف نهمین صادرکننده بزرگ دنیا در آید. حتی اگر چنین باشد، ارقام غیر واقعی باعث می‌شوند که عدم وابستگی بخش صادرات چین به مناطق داخلی این کشور پنهان بماند. شرکت‌هایی که به طور کلی یا جزئی تحت مالکیت خارجی‌ها قرار دارند، تقریباً نیمی از واردات و همچنین صادرات چین را به خود اختصاص داده‌اند. به عبارت دیگر، بیشتر صادرات این کشور شامل صنایع فرآوری است که قطعات را تحویل می‌گیرند، آنها را به هم وصل می‌کنند و (اغلب از طریق هنگ کنگ) دوباره ارسال می‌کنند. بخش صادراتی تحت کنترل خارجی‌ها، مخصوصاً مناطق ویژه اقتصادی چین را باید به صورت "ناحیه بسته" تلقی کرد. آقای لاردی می‌گوید: چین تنها به طور سطحی به اقتصاد جهانی ملحق شده است.

جداسازی و ایزوله کردن هزینه در بردارد. تکنولوژی و مهارت‌های مدیریتی که همراه سرمایه‌گذاری خارجی می‌آید، به راحتی مورد پذیرش شرکت‌های داخلی قرار نمی‌گیرد. در این میان، به خاطر تسلط دولت بر بسیاری از بخش‌ها، وجود موانع تجاری و حمایتگرایی داخلی و نبود بازارهای سرمایه‌ای مناسب، رشد اقتصادی در چین متوقف شده است. عضویت در سازمان جهانی تجارت برای ژو رونجی و سایر اصلاح طلبان چین به خاطر پیامدهای داخلی آن اهمیت فراوان دارد. یقیناً این کشور به خاطر توانایی در صادرات از جهانی شدن تجارت بیشترین نفع را می‌برد. و مهمتر از آن این حقیقت است که عضویت در سازمان مزبور باعث افزایش رقابت در داخل می‌شود و همچون اهرمی برای نابودی نفوذ مخرب دولت عمل می‌کند.

بدرود چین منزوی!

مجوز ورود خارجی‌ها هزینه‌ای است که چین برای این کار می‌پردازد. مقیاس بالقوه بازار داخلی چین و ورود آن به سازمان جهانی تجارت.

دلیل اصلی علاقه شرکت‌های چند ملیتی به این کشور است. پس از گذشت دهه‌ها و شاید هم قرن‌ها که خارجی‌ها رویای پول پارو کردن را در چین می‌دیدند، اکنون به نظر می‌رسد که وعده‌های دیرینه چین در حالی تحقق است.

هم اینک، در بخش‌های کنترل نشده اقتصاد سرزمین اصلی، شرکت‌های چند ملیتی قدرت اصلی محسوب می‌شوند. از میان آنها شرکت‌های "مکدونالد" و "کتاکی فراید چیکن" به تنهایی حدود ۷۰۰ شعبه دارند. شرکت کداک نیمی از بازار فیلم و کاغذ عکاسی، و شرکت فوجی تقریباً بقیه آن را در اختیار دارد. شرکت پراکتر گمبل، بزرگترین فروشنده شامپو در این کشور محسوب می‌شود و چندین شرکت خارجی به رهبری موتورولا، اریکسون و نوکیا حدود ۹۵ درصد از بازار تلفن‌های همراه چین را قبضه کرده‌اند. کواکولا می‌گوید که این کشور تقریباً به صورت بزرگترین بازار آسیایی‌اش درآمدزایی می‌کند. برخی از برآوردها نشان می‌دهد که میزان مشارکت خارجی‌ها در کل اقتصاد چین به حدود یک‌دهم می‌رسد. با عضویت رسمی این کشور در سازمان جهانی تجارت نسبت مزبور به راحتی می‌تواند دو برابر شود.

با این حال، چین هنوز به نظام تجارت جهانی ملحق نشده است و از لحاظ داخلی نیز نظام تجاری درستی ندارد. این کشور را نباید به عنوان یک اقتصاد تجاری بین‌المللی به شمار آورد، بلکه باید مانند یک اقتصاد بزرگ قاره‌ای تلقی کرد: درست شبیه یک نمونه آمریکایی. همانگونه که رشد آمریکا در قرن ۱۹ میلادی با ایجاد خطوط آهن و یک نظام مالی ملی سرعت شگفت‌آوری پیدا کرد، چین نیز امیدوار است که اقتصاد از هم گسسته و تکه تکه خود را یکپارچه کند. تا همین اواخر، زمان ارسال یک کانتینر از شانگهای به سیاتل آمریکا، بسیار کمتر از ارسال آن از شانگهای به شهر چونگ کویینگ در داخل چین بود که تنها حدود هزار مایل از رودخانه یانگ زی فاصله دارد.

همین ده، دوازده سال پیش بود که چین از سیستم بزرگراه جاده‌ای که استان‌ها را به هم وصل می‌کند، بی‌بهره بود، ولی اکنون نزدیک به

۱۲۰۰۰ کیلومتر بزرگراه دارد. در طول ده سال گذشته، شمار پروازهای مسافری به سه برابر افزایش یافته است. در سال ۲۰۰۰، سی و شش میلیون نفر صاحب تلفن ثابت و چهل و دو میلیون نفر نیز دارای تلفن همراه شدند. در طول

دهه ۹۰، تعداد تلفن‌های ثابت منازل مسکونی، که تنها ۱۷ درصد از خانوارها را شامل می‌شد، ۳۰ برابر شده بود. استفاده از اینترنت، گرچه هنوز بسیار جزئی است، ولی هر ساله به دو برابر افزایش می‌یابد. چین به سرعت در حال یکپارچه شدن است و در این راه، تکنولوژی اطلاعات کمک فراوانی به آن کرده است.

تصویر یکپارچگی مالی نیز روشن است. تا این اواخر، چهار بانک بزرگ چین جزو وام‌دهندگان اصلی شرکت‌های دولتی محسوب می‌شدند. براساس برخی از محاسبات، سهم دولت در اقتصاد به نصف کاهش یافته است، ولی آقای لاردی از موسسه بروکینگ می‌گوید که صنایع دولتی هنوز هم بیش از ۷۰ درصد کل دارایی‌های ثابت و ۸۰ درصد از مجموع سرمایه‌های جاری در بخش تولید را در اختیار دارند. نتیجه آنکه، بخش خصوصی چین در حقیقت بسر می‌برد.

دولت این کشور برنامه‌های جسورانه‌ای برای توسعه بازارهای سهام و حذف بانک‌های دولتی دارد. هم‌اکنون به خاطر سیاست جابجایی بدهی با سهام حدود ۱/۴ تریلیون یوان (۱۵۰ میلیارد دلار) از وام‌های بانک‌ها کاهش یافته و به آنها دستور داده شده که در آینده فقط به افراد یا شرکت‌های شایسته وام پرداخت کنند. بازارهای سهام نقش مهمی در تأمین مالیه چین ایفا می‌کنند: در سال ۱۹۹۹ این رقم ۲۴۰ میلیارد یوان بود که در سال ۲۰۰۰ به ۶۲۰ میلیارد یوان افزایش یافت. سهم خارجی‌ها از این افزایش، با ۲۸۰ میلیارد یوان، تقریباً هفت برابر شده بود. در این میان، نظم و انضباط سهامداری - حداقل از نظر تئوری - باید باعث رشد و توسعه مدیریت شود. یقیناً عرضه سهام برخی از شرکت‌های بزرگ به مردم که تازه وارد بازار شده‌اند - مانند پتروچاینا و چاینا موبایل - در پی بازسازی بود تا این شرکت‌ها ظاهر غربی‌تری داشته باشند.

آیا حکومت در تصمیم‌گیری جدی است؟

بسیاری از اصلاحات جسورانه هنوز راه درازی تا تحقق در پیش دارند. امیدها در چین قبلاً به یأس مبدل شده‌اند. این مرتبه، شیوه‌های مناسبی برای ارزیابی پیشرفت وجود خواهد داشت. چین باید به طور موفقیت‌آمیزی به سازمان جهانی تجارت بپیوندد و به تعهدات خود در قبال آن پایبند باشد. در عین حال، باید به

جداسازی تجارت از دولت، که در نهایت دور کردن حزب کمونیست از هر دو محسوب می‌شود، کماکان ادامه دهد. گام بعدی در این فرآیند، توسعه بازارهای سرمایه‌ای است که به نفع مدیریت خوب و به ضرر مدیریت بد تمام می‌شود. همچنین، خصوصی‌سازی بیشتری باید انجام شود. برخی از تحلیلگران نسبت به موفقیت این اقدامات تردید دارند. برای مثال، مسوولان کنترل و تنظیم بازارهای سهام اعلام کرده‌اند که به اقدامات اساسی دست خواهند زد، مانند خارج کردن شرکت‌های ضررده از لیست، افشاسازی‌های مالی بیشتر و ایجاد یک بازار سهام ثانویه برای شرکت‌های کارآفرین. در این مورد آقای لاردی می‌گوید: ولی این شعارها تا عمل فاصله زیادی دارند.

با این حال، حکومت چین در مورد اصلاحات بسیار جدی است، زیرا مشروعیت خود را در کنار دستیابی به رشد مبتنی بر اصلاحات، از بین بردن فساد حزب کمونیست در تمام مراحل و ایجاد یک شبکه ایمنی برای کمک به قربانیان این تحولات پیچیده می‌بیند. در این میان، نظریه پردازان محافظه کار شدیداً ضربه خورده‌اند. وقتی رهبران کنونی حزب کمونیست از اینکه قدرت پایین بیایند، نسل‌ی که جای آنها را خواهد گرفت، باید جهانگراتر و اصلاح طلب‌تر باشد، در غیر این صورت، جای نگرانی وجود خواهد داشت. آخرین گام برای پیشرفت این خواهد بود که آیا رهبران حزب اصلاحاتی را برای قدرت انحصاری حزب کمونیست در نظر خواهند گرفت یا نه؟

نوازی و بازسازی چین چه پیامدهایی در خارج خواهد داشت؟ در کوتاه‌مدت، رشد چین باعث می‌شود تا منطقه، در یک دوره دشوار، از آرامش برخوردار شود. صادرکنندگان آسیایی از این بیم دارند که آمریکا در آستانه رکود قرار گرفته باشد و همین به آنها شدیداً آسیب برساند: پس از بحران اقتصادی آسیا در سال‌های ۹۸ - ۱۹۹۷ کشورهای این قاره روی افزایش تقاضای آمریکا برای کالاهای خودشان حساب باز کردند تا از دردمر نجات پیدا کنند.

از طرف دیگر، چین به این آسانی تحت تأثیر قرار نخواهد گرفت. جان ما. یکی از اقتصاددانان دویچ بانک هنگ کنگ برآورد کرده است که حتی اگر امسال (۲۰۰۱) میزان صادرات خالص چین یک چهارم کاهش یابد (پس از همین مقدار رشد در سال گذشته) نرخ رشد این

کشور تنها نیم درصد کم خواهد شد. همین امر نشان می‌دهد که اقتصاد چین یک اقتصاد قاره‌ای است که تحت تأثیر تقاضای داخلی قرار دارد.

احتمالاً این موضوع برای همسایگان چین باعث دلگرمی است که این غول بزرگ در صورت بروز بحران‌های اقتصادی جهانی به این راحتی تکان نمی‌خورد. صادرات چین در سال گذشته حدود ۵۵ میلیارد دلار افزایش داشت که نشان می‌دهد این کشور حتی به یک موتور رشد منطقه‌ای تبدیل شده‌است، ولی تهدید صادرات چین برای همسایگانش تأکیدی است بر وضعیت نه چندان مناسب آنها: این کشورها برای رقابت کردن باید خودشان بسیاری از اصلاحات ساختاری عقب مانده را به عهده بگیرند.

در درازمدت، برخی از گروه‌های آمریکایی نیز نوازی اقتصاد چین را یک تهدید تلقی می‌کنند. مازاد تجاری ۶۰ میلیارد دلاری چین با آمریکا هم اکنون یکی از موارد مخالفت این گروه‌ها است، این در حالی است که نیروی‌های کارگری با پیوستن این کشور به جهان آزاد روی خوش نشان نمی‌دهند. بسیاری از مخالفان از این حقیقت غافلند که در حال حاضر بین آمریکا و چین از جنبه‌های مختلف، روابط نزدیک وجود دارد. برای مثال، فروش شرکت‌های آمریکایی در چین تقریباً به اندازه صادرات آمریکا به این کشور است، در حالی که جریان‌های سرمایه‌ای به اندازه جریان‌های تجاری اهمیت دارند. از این رو، دور کردن چین از جهان آزاد به نفع آمریکا آسیب جدی خواهد زد. به علاوه، همانطور که آقای شی تأکید می‌کند: در طول ۱۵ تا ۲۰ سال آینده به واسطه انجام اصلاحات در چین یک چشم‌انداز ۴۰ تریلیون دلاری به وجود خواهد آمد، و خارجی‌ها می‌توانند سهمی از این رقم بزرگ - شاید یک پنجم - را نصیب خود کنند.

به خاطر همین روابط اقتصادی است که چین خود را متعهد به انجام اصلاحات می‌بیند. البته دلایل دیگری نیز وجود دارد. برای مثال، در حدود ۵۰۰۰۰ چینی هر ساله در دانشگاه‌های آمریکا تحصیل می‌کنند، و در حال حاضر، تعداد چینی‌های تحصیل کرده آمریکا بسیار بیشتر از چینی‌های تحصیل کرده شوروی است. یقیناً این روابط بسیار پیچیده‌تر از آن چیزی است که تا کنون وجود داشته و برقراری و حفظ آن مستلزم دقت و تلاش فراوان است، ولی در کل، مطمئن‌تر و سودمندتر از روابط اندک قبلی خواهد بود. ■